

انحرافات فکری

ما در پیرامون خویش بی‌بوسته با اطفال، جوانان، مردها و زنهایی مواجه میگردیم که طرز عمل و روشی که در زندگانی برای خود در پیش گرفته اند باعث شده گفتمی و اعجاب ما میگردد. ما روش و رفتار غیر عادی و ناپسند آنها را می بینیم و بدون اینکه متوجه یک سلسله علل و جهات روحی و دماغی که از آنها بانحرافات فکری تعبیر میشود باشیم، بدون اینکه بدانیم مبتلایان سر پنجه این انحرافات خودشان در چه شکنجه و عذابی هستند حکمی اعم از نیک یا بد در مورد این اشخاص صادر میکنیم: اگر در بدینی بحد افراط رسیده ایم معتقد میشویم بنیاد وجود آنها را کج و ناراست ساخته اند و آنگاه حکم میکنیم تربیت درباره این ناهلان حکم گوردکان برگردد را دارد و آنکه اصل و بنیادش بد شد پرتو نیکان نگردد و تربیت و تعلیم نپذیرد: و اگر اندکی نیک بین باشیم آنوقت است که میخواهیم با اندرزها و نصیحت های ختک، پندهای میان تهی اخلاقی و یک رشته اقداماتی که از حدود اخلاقیات تجاوز میکند ذمایم و ردایل اخلاقی را تصحیح کنیم و بدینوسیله از کثری ها و زیانکاریها جلو گیری نماییم.

با همه نفوذ و تأثیری که برای موارث اخلاقی و فکری معتقد توان شد باز میتوانیم بگوئیم تا وجود شخصیت اخلاقی ما را محیط و تربیت تشکیل میدهد. ما هر چه هستیم تحت تاثیر یک سلسله مؤثرات خارجی و عوامل مخفی و دقیق قرار داریم. در جزرومد دریای بیکرانی واقع شده ایم که هر لحظه هزاران طوفانهای مهیب سطح آنرا منلاطم میسازد و هر یک از این طوفانها در ساختمان دماغی و عصبی ما تأثیری بسزا دارد. این مؤثرات خارجی گاهی تکانی سخت در سلسله عصبی ما وارد آورده و ما را بانحرافات عقلانی مبتلا میسازد. دروغگوئی، تذبذب، تلون مزاج حقد و بیخ، اینها اثری هستند که دلالت به نخستین مرحله انحراف فکری ما میکنند.

همینکه دامنه این انحراف کمی وسیع تر شد احوال ما نیز معروض تغییرات بیشتری میگردد تا آنجا که تمایل بسرقت و جرم و جنایت در ما پدید میشود در این صورت این گونه تمایلات اخلاقی را باید بانحراف فکری که خود نوعی امراض روحی میباشد منسوب بداریم .

قبل از این در مورد اشخاصی که از دائره مقررات عقلانی و نظامات اجتماعی ما قدمی فراتر مینهادند و بارتکاب اعمالی مبادرت می جستند که در عرف زندگانی عمومی ما بعنف و شدت خلاف از آن تعبیر میشد رأی و فکر دیگری داشتیم : طور دیگری قضاوت میکردیم : برای تنبیه و تنبه آنها بوسایل دیگری متشبث میشدیم . تاریخ علم تربیت پر است از حوادث و قضایائی که خطها و اشتباهات اسلاف ما را برای جلوگیری از این خلافکارها واضح و روشن میسازد .

امروز معامله ما با مبتلایان باین امراض روحی بر روی اساس نوینی قرار گرفته است . روان شناسی باجماع تابان خود بسیاری از زوایای تاریک زندگانی روحی ما را روشن ساخته برده ابهام از روی بسیاری مسائل برداشته و انقلابی چنان عظیم در رشته تعلیم و تربیت پدید آورده است که بیکباره افکار و معتقدات فرسوده ما را واژگون ساخته و دری از حقایق ثابت بر روی ما باز کرده است . امروز در پرتو فروزان این شمع روشنائی بخش میتوانیم بگوئیم بسیاری از مجهولات فن تعلیم و تربیت بر ما معلوم شده و برای گشودن باب بسی از غواض تربیت مفتاحی بدست داریم .

روان شناسی علل و جهات انحرافات فکری و امراض روحی را در ما و آراء افکار و و تصورات شاعرانه جستجو میکند . تجربیات و آزمایشها ، علماء این فن ثابت کرده است که کلیه انحرافات روحی و فکری برخلاف آنچه گذشتگان تصور میکردند مستقیماً باعلل مادی سروکار دارد هر حالتی در ما پدیدار میگردد مولود يك عامل مادی است که زندگانی ما را تحت تأثیر خود قرار داده است . این دسته از علماء بمامیکویندهمانگونه که جسم برای خود امراض و ناخوشیها دارد همانطور روح و هماغ نیز از يك سلسله بیماریهای روحی که خود مولود عوامل مادی زندگانی

هستند متأثر میگردد. بهمین جهت انحرافات گوناگون فکری را نتیجه يك سلسله بیماری هائی باید دانست که مداوای آنها با صبر و متانت و دقت نظر امکان پذیر تواند بودنه بند و اندرز خشک و خالی.

هر موجود بشری با خود يك سلسله قوا و استعداد های روحی بدنی آورده که میزان شخصیت معنوی وی بشمار است. این قوا محور و منشاء تمام عملیات و فعالیت های او در دوران حیات و زندگی شناخته میشود. مادام که بین عمل و فعالیت این قوای گوناگون سنخیت و هم آهنگی برقرار است اعمال و رفتار ما نیز که انعکاس خارجی قوای مزبور میباشد مرتب و منظم است. سلسله عصبی مادرست کار میکند و احوال عمومی ما جریان عادی خود را طی میکند ولی چون این تعادل و هم آهنگی مختل گردد و اختلال و اختلافی در این اساس راه باید در طرز رفتار ما نیز طبقاً انحرافات رخ میدهد. انحرافی که در قوای دماغی ما رخ میدهد عکس العمل آن در رفتار و کردار ما مشهود میگردد و آنوقت است که تجاوز از حدود مقررات و نظامات جاریه اجتماعی شروع میشود.

این انحرافات گاهی در دایره محدودی دور میزند و از حدود زندگی شخصی و خصوصی خارج نمیکردد. طفل خورده سالی که در مسائل عادی گرد دروغگوئی میکند دارای دماغی منحرف و مریض است. کودک که پوسته ازهر چیز مرعوب میگردد در هر مورد ترس و جبن از خود بروز میدهد گرفتار نوعی اختلال دماغی است. اینها و امثال اینها بیش از آنکه مستحق ملامت و سرزنش باشند استحقاق دلجوئی و تسلی دارند و محتاج مداوا و معالجه میباشند.

هرگاه اینها معالجه نکنیم بحال خود بگذاریم: حوادث و عوامل مخفی زندگی غناد و لجاجی در آنها پدید می آورد که در نتیجه آن بوسعت دامنه این اختلالات و انحرافات فکری می افزاید و رفته رفته دامنه آن تا حدود حیات اجتماعی و عمومی نیز میرسد. خطاهای، خلافاکارها، اعمال و حرکاتی که در پیشگاه عقل و خرد مردود است کارهائی که نظامات و مقررات اجتماعی را مختل میکند همه نتیجه و معلول این گونه انحرافات میباشند.

اعمال و رفتاری که مولود يك دماغ مختل و منحرف است با ساختمان دماغی و فکری ماهمان ارتباطی را دارد که علائم و آثار امراض باخود آن امراض، تبلی، تن برودی، اعراض از کار و فعالیت، تمایل به ویلانی و ولگردی همه اینها از يك روح و فکر مریض حکایت میکند که محتاج به مداوا میباشد.

طفل تبیل عالی رغم آنچه در باره او تصور میشود میل بکار و فعالیت دارد ولی توانائی انجام این خواهش و میل در او نیست. تنبیه و مجازات نه تنها نمی تواند او را بسعی و مجاهدت وادارد بلکه باعث بلادت او میشود و حالتی دروی پدید میآورد که منتهی به ضعف و عاجز میگردد. طب روحی مرض تبلی را نتیجه اختلال و ضعف یکی از غدد مترشحه بدن میداند که وظیفه خاص آن رساندن انرژی و قوه سعی و فعالیت بدماغ است. این غده بعللی از کار می افتد و قوه لازمه بدماغ نمیرسد و نتیجه آن تبلی و اهمالی است که در برخی افراد دیده میشود. همانگونه که تب، تورم، تیفوئید و سل که از بیماریهای جسم است احتیاج به مداوا دارد امراض دماغی و فکری نیز باید بطرزی خاص و متناسب مداوا شود. طبیبی که با آثار سروکار دارد و بقطع ماده مرض توجهی نمیکند نمیتواند امیدوار بر رفع مرض باشد اگر از این طرز مداوا نتیجه ای هم مترتب گردد آنی وموقتی است ماده بحال خود باقی مانده و دیر یا زود مجدداً تولید فساد میکند.

تنبیهات و مجازاتهایی که احیاناً برای گرفتاران بیماریهای روحی و دماغی مقرر بود همین حال را داشت. فشار و اجبار ممکن است از انجام و اجرای عملیات و خلافکارانهائی که مولود انحرافات دماغی است موقتا جلو گیری کند ولی يك فکر منحرف يك روح بیمار، يك دماغ ناسالم هر موقع دست یابد آثاری از خود بروز میدهد با تنبیه و مجازات جلو گیری از بیماریهای دماغی کوشیدن، با فشار و اجبار و تنبیه و ملامت باصلاح حال بیماران ناتوان برداختن نه ما را در مجاهدات خود موفق میکند نه گرفتاران ناتوان را از دست این بیماریها میرهاند و نه اجتماع را از آسب زبانکارانهائی که معلول این بیماریها است مصون نگه میدارد. کسانی که با این

وسائل جلو گیری از بروز آثار مبرم دارند فراموش میکند اگر جلوی این سبب بنیان کن را در يك نقطه مسدود سازند از نقطه دیگر سر بدر میآورد و این بار جلو گیری از آن مشکل تر است. چه بسا اتفاق می افتد که در چنین موارد مبتلای بیچاره گرفتار حمله های عصبانی شده و بکلی از حدود اعتدال روحی و فکری خارج می گردد. کمی تأمل کنیم. آیا قوت و کمال عقل، خفت و نقصان فکر، توانائی و ضعف قوای روحی، همه معلول و نتیجه قطعی يك سلسله علل طبیعی و فطری است؟ آیا در اینجا نیز چنانکه برخی معتقدند قوانین ثابت و تغییر ناپذیر طبیعت با قوت و شدت خود جریان دارد؟ آیا اساس و بنیان وجود ما را چنان ساخته اند که از هر گونه تغییر و تحولی مصون است؟ برای پیدا کردن جواب این سئوالات محتاج دقتهای بیشتری هستیم. روان شناسان نیز با دو نظر مخالف باین موضوع مینگرند؛ ولی با وجود این همه در يك نکته توافق فکری دارند: ممکن است موجودی تحت تأثیر برخی علل طبیعی که فهم ما از کشف غوامض آن عاجز است یا تحت تأثیر قانون وراثت فطرتاً دارای کجی ها و انحرافات باشد. ممکن است در فطرت و جیت وی ماده از بدی و زیانکاری وجود داشته باشد ولی کیفیت نشو و نمای این ریشه زیانکاری بسته با استعداد محیط است.

گاه تأثیر محیط خوب و تربیت متناسب در روح و اخلاق فردی بقدری است که میتواند سرپوشی بروی این استعداد های منفی گذاشته از بروز و ظهور آن جلو گیری کند. شاید چنانکه برخی معتقدند اصل بد با لطف و مدارا نیکو نگردد و تربیت نتواند ریشه ذمائم و قبایح را از بیخ و بن بر کند. با وجود این باید مراقبت نمود که این استعداد های منفی این ریشه بدی و زیانکاری، این ماده فساد و شرارت در محیطی که مستعد نشو و نمای آن باشد واقع نگردد. فردی بالقوه ممکن است دارای انحرافات باشد و بالفعل از بروز و ظهور آن جلو گیری شود.

اندکی غفلت ممکن است باعث بروز و ظهور آن گردد. نوع این غفلتها ممکن است مختلف باشد ولی نتیجه همه آنها یکی است. سوق يك فرد بسوی بدی

و سیاهکاری، وقتی مشاهده میکنیم فلان آدم در اثر بیش آمدی روحش معروض بحران گردیده و نکانی شدید بر فکر و مغزش وارد آمده و بسوی قبایح و ذمائم گزیده ناگزیریم قبول کنیم در باطن وجود او استعدادی برای بدی و زیانکاری وجود داشته و در اثر تصادفی ناگهانی این توده متراکم منفجر شده و از انفجار آن تهاکایها پدید آمده است. این است خلاصه افکار و آراء بد بینائی که بمفهوم خوی بد در طبیعتی که نشست: نرود تا بروز مرگ از دست، معتقدند:

گفتیم ضعف و نقص روحی و انحراف فکری ممکن است بالقوه در طفلی وجود داشته باشد ولی باستعانت محیط خوب و تربیت مناسب اثری از این استعداد مشهود نگردد.

برای اینکه بتوانیم بعلم وجهات اصلی و روحی وقوع جرائم و جنایات واقف گردیم باید در سوابق زندگانی مجرمین دقیق شویم، عواملی را که در روح آنها تأثیر نموده و آنها را از راه صواب منحرف ساخته بشناسیم، این عوامل را مورد دقت و مطالعه قرار دهیم و کیفیت تأثیر آنها را در اشخاص دیگر معلوم داریم و این کار نیز عجاله از روان شناسی ساخته نیست.

عوامل مؤثر در زندگانی ما بقدری مختلف، دقیق و در عین حال بقدری مبهم و پیچیده است که ما بهیچوسیله نمیتوانیم آنگونه که باید آنها را بشناسیم، با وجود این از مجموع آنها قوانین کلی میتوانیم استخراج کنیم و آنها را باقتضای شخصیت اخلاقی و روحی اشخاص مختلف در مورد آنها مقیاسی قرار دهیم.

اوگوست ایگهورن عالم روان شناس اطریشی در کتاب « جوان خیره رأی » در این مورد چنین میگوید: « ممکن است در مورد انحرافات روحی برخی قوانین کلی

مشترک در نظر بگیریم ولی باید بدانیم عوامل مؤثره در انحرافات روحی و دماغی بقدری مختلف و متنوع است که تعداد مجموع آنها بشماره همه انسانها میرسد. »

در جای دیگر کتاب عوامل مزبور را بدین نحو خلاصه میکند:

« از علل فردی و مشخصی که با ساختمان دماغی هر فرد تناسب دارد

که بگذریم به برخی علل و جهات کلی میرسیم که از آنجمله مسائل و حوادث ذیل را باید مطرح نظر قرار دهیم:

۱- حوادث ناگهانی بنیان وجود برخی اشخاص را طوری ساخته اند که نمیتوانند در مقابل حوادث غیر منتظر و ناگهانی مقاومت ورزند. اعصاب آنها سست و روح و قلب آنها علیل و ناتوان است. يك خبر ناگهانی ممکن است تاثیر صاعقه را در آنها نموده و انتظام سلسله و اعصاب آنها را مختل سازد و آنها را باعترافات فکری مبتلا کند.

۲- دل‌بستگی و محبت - دل‌بستگی و محبت فوق العاده‌ای که گاهی با محرومیت مواجه میگردد همین خاصیت و تاثیر را دارد. طفلی که در آغاز دوران صباوت نسبت به پدر، مادر، برادر، یا یکی از اقوام خود انس و الفت فوق العاده دارد بیش از سایر اطفال در معرض این خطر است. نمیخواهم بگویم طفل نیازمند علاقه و محبت نسبت بافراد خانواده نیست. عشق و محبت خانوادگی را نخستین شرط و وسیله تکامل حیات اجتماعی میدانند و این نظر کاملاً صحیح است ولی در عین حال نباید از سرحد اعتدال خارج گردد. در چنین موارد باید مراقب طفل بود و زندگی او را در جریان باید سوق داد که هر قدر بطرف تکامل می‌رود و بدوران بلوغ نزدیک میشود يك سلسله علائق خارجی در وی پدید گردد و تنها باین وسیله است که احساسات شخصی تعدیل میگردد و از انحراف مصون میماند.

۳- هوسهای شاعرانه - در مواردی که انسان عشق و امید خویشتن را از دنیای واقعی و عملی بر گرفته و بدنای آمیخته با شعر و خیال و عالمی که از عشقها و هوسهای نامحدود شاعرانه ساخته شده معطوف میدارد و عمری در این دنیا غافل از جریان سیل مهیب زندگی گانی بسر میبرد و ناگهان بخود آمده و متوجه میشود که بین تصورات و امیال و آرزوهای او و حقایق زندگی گانی گردابی عمیق حائل است گاه چنان تکانی بسلسله اعصاب وی وارد میگردد که منجر باختلال فکر میشود اینگونه اشخاص پیوسته با خیالات و اوام دو رودراز سروکار دارند و دنیا و زندگی گانی

دنیا را با دیده‌ای دیگر می‌بینند، پیوسته جز با آرزوهای قلبی توجهی ندارند و سپس مقوجه میگردند که اطراف آنها را امیال، هوسها، فعالیتها، احیانا حسدها و خودخواهیهای نامحدود از هر سوی فرا گرفته و از طرفی چون با او هام شاعرانه سروکار داشته و بدینجهت از خصیصه ثبات و پایداری محروم مانده و آقدر قدرت اراده ندارد که در مقابل مشکلات زندگانی مقاومت ورزد باینجهت یاس و ناامیدی بطوری بر ارکان وجود آنها مسلط میگردد که مقدمات اختلال دماغی آنها شروع میشود.

۴ - مرض و ناخوشی شدید گاهی ممکن است سبب اختلال گردد. اطباء بهتر میتوانند تعیین کنند که درجه تأثیر این امراض در سلسله عصبی چیست و چگونه انتظام آنها را مختل میسازد

اینها هستند يك سلسله از مسائل کلی که تولید اختلال فکری میکنند.

الفبارا بانها بیاموزید

الفباء یعنی کلید بهشت، کلید بهشت را در اختیار آنها بگذارید، همینقدر رس است، دیگر کاری نداشته باشید. کسیکه کلید بهشت را بدست دارد میتواند وارد آنشود، شما کاری غیر از این ندارید که طبقات اجتماع را روشن کنید روشنی بوسیله نور دانش انجام میگیرد علم یعنی روشنی، این نور افکن قوی را تا اعماق ظلمات اجتماعی نفوذ دهید.

تاریکیها را روشن کنید و زوایای تاریک را در معرض این اشعه حیات بخش قرار دهید، کسیکه تعلیم یافت گردد رذائل نمیکردد، شجاع میشود، فکور میشود، صریح اللهجه میشود، شجاعت و تفکر و صراحت لهجه اساس فضیلت است، پس شما آنها را تعلیم بدهید، همینقدر کافیست.

از آثار جرجی زیدان

راه را بانها نشان بدهید

الفباء را بانها بیاموزید، آنها را نورانی کنید چشمشان را باز کنید، راه را بانها نشان بدهید و بگذارید پیش بروند.

ویکتور هوگو